

هنگام انتشار کتاب «ادبیات چیست؟» شگفت‌زده شدم، چرا که این کتاب، اشاره به کتاب دیگری دارد که سی سال پیش با همین عنوان منتشر شده است. کتابی از ژان پل سارتر با توجه به این شگفت‌زدگی و به خاطر جبران کوتاهی که من و بقیه منتقدان در مورد آن کتاب کردیم، دیدم خوب است این مقاله را با حاشیه‌ای که سارتر در کتابش به نقد و منتقدان اختصاص داده شروع کنم:

«باید متذکر شد که اغلب منتقدان مردمانی هستند بدون اقبال، هنگامی که در ناامیدی به سر می‌برند نقد را کاری کوچک و بی‌اهمیت می‌یابند. شبیه کاری که نگهبان قبرستانی انجام می‌دهد که تنها در آن مردگان وجود دارند. و تنها کاری که انجام داده‌اند نگارش است، منتقد زندگی سختی دارد. همسرش دوستی خود را آشکار نمی‌کند و فرزندانش زیبایی را منکرند و او اول هر ماه با فشارهای روحی شدیدی مواجه است. مگر آنکه همیشه بتواند به کتابخانه‌اش برود و کتابی را از قفسه برداشته آن را بگشاید. بوی نامشامش را بیازارد و او کار عجیبی انجام دهد که می‌توان بر آن نام مطالعه گذاشت». پس از این کار است که همه تلاشها به بار نشست و خواننده توانا خواهد توانست کتاب را

ادبی چیست؟» پیش بیاید ساخته ذهن ماست. می‌گویم «ما» مقصود کسانی است که ادبیات حرفه آنهاست و ما به آنها می‌گوییم «نویسنده». من این مطلب را به این خاطر گفتم که پس از اینکه ولیمز درباره کلمه «نقد» به اندازه کافی سخن گفت فهمیدن معنای این کلمه مشکل شد. ولی هنوز هم این کلمه آن قدر برای ما مشکل نیست که برای حرفه‌ای‌ها. نقد نزد ما همان نوشته یا سخن رسمی است که مردم انتظار دارند درباره ادبیات گفته شود، در صورتی که بعضیها دوست دارند محدوده استعمال این کلمه را وسعت بخشند تا شامل آنچه که بعضیها در مجلات درباره قصه‌های بی‌ارزش می‌نویسند نیز بشود. در صورتی که من معتقدم چنانچه ما راه استفاده از این اصطلاح را در سخنان خود بررسی کنیم، خود به خود از مجادله درباره نحوه به‌کارگیری و استفاده از این کلمه پرهیز خواهیم کرد و متفق خواهیم شد که منظور از نقد آن مقالاتی است که در مجلات تخصصی منتشر می‌شود و نه حرفه‌ای دست‌چندی که در مجلات معمولی چاپ می‌شود یا مجادلاتی که درباره یکی از شخصیت‌های فلان داستان بین ما صورت می‌گیرد یا کف‌زدن‌ها و تشویق کردن‌های مردم در تئاتر شهرها، بنابراین منظور ما از نقد نوشته‌ای

وابستگی‌های اجتماعی نقد

ریچارد اوهمن

ترجمه م. محراب

مترقی و باارزشی است که در حد نوشته‌ای ونیترززد لیفیس و توضیحات بروکس باشند.

پس می‌بینیم که مشکل گاهی در خود سؤال نهفته است. در اینجا سؤال «نقد ادبی چیست؟» سه احتمال را در بر می‌گیرد: کارهای متعددی که منتقدان باید انجام دهند شامل چه چیزهایی می‌شود؟ واقعاً نقد باید دور چه مسائلی بچرخد؟ این سؤال آزمایشی دارای سختی‌هایی است که پاسخ دقیقی و مفصلی را می‌طلبد، اما لغزشی در آن وجود ندارد. همچنانکه «حیرت»ی در سؤال عادی مطرح شده‌ای وجود ندارد، چرا که مطلق است؛ به‌علاوه اگر در سؤال حیرتی وجود داشته باشد صبر نمی‌کند تا ما بگوییم که مقصودمان از این سؤال، پرسش درباره گوهر ذات نقد است که دارای چه خصوصیات برجسته‌ای است تا بتوان با آن نقد را از غیر نقد و نقد خوب را از نقد بد تشخیص داد.

چه دستور دشوار و طاقت‌سوزی! گویی در مقابل سؤال «آشپزی چیست؟» قرار گرفته باشی و قانع نشوی. در جواب آن به تحلیل درباره معنی سخن و نه تفسیر گزارشی درباره مسائل و اشیای مختلفی که در آشپزی با آن روبه‌رواید و نه به‌شمردن تعداد فرآورده‌های آن، که اصرار بورزی بر شناخت ماهیت واقعی آن تا در جواب ما با احساس پیروزمندی اعلام کنیم که جوشانن سبزیجات در آب آشپزی نیست. با این وجود

گوشه‌ای نهاده با فریادی برآمده از روحی مطمئن و آرام بگوید: «این است همه ادبیات، ادبیات و نه هیچ چیز دیگر». برای يك فرد امکان دارد خودش قضاوت کند که آیا فلان فیلسوف در حق، انصاف روا داشته یا نه. گاهی کسی مایل است بگوید که سارتر در موقعیتی متفاوت با آنچه امروز ما در آن قرار داریم و درباره آن می‌نویسم می‌زیسته است. آشکار است که او به زندگی از همین منظر تنگ منتقدانه‌اش نگاه می‌کند اگر ما به جای او بودیم در آغاز هر ماه خود را دقیقاً در موقعیت تلخی می‌دیدیم. با این همه من از سارتر شروع می‌کنم، به خاطر اینکه او به نقد به عنوان وسیله «شادابی» برای مردمی معین در موقعیتی معین نگاه می‌کند، در عین اینکه این نقد «ادبی» هم هست. چنین کاری در عین حال موردنظر ریموند و یلمز نیز می‌باشد که نقد را کاری می‌داند در ضمن وابستگی‌های بالفعل و گره‌خورده با ظرف و حالت انجام آن و تمام تلاشهای ضروری دیگر.

با این همه من دوست دارم شئی قایم به ذات باشد، ولی من نیز باید آن شئی را که در درجه بالایی از روشنی قرار دارد توضیح دهم، چون در بسیاری از مواقع مطالب روشن در گرد و غبار ساخته شده با دست ما گم می‌شوند.

همین جا باید تأکید کنم هر انحرافی که ممکن است در سوال «نقد



می‌توانیم بگوییم نقد در ساده‌ترین صورت خود به نوشتار یا سخن رسمی گفته می‌شود که درباره ادبیات باشد. به همین خاطر من فکر می‌کنم در مورد «نقد چیست؟» اختلاف وجود دارد نه درباره «آشپزی چیست؟» به خاطر اینکه مسائل اجتماعی که بر محور آشپزی می‌چرخند روشن و واضحند، اما پاره‌ای از مسائل نقد که به اجتماع مربوط می‌شوند غامض و پیچیده و ناروشند. پس خطا همچنانکه گذشت در فهمیدن این معناست که «گوهر اصلی فعالیت‌های فرهنگی چیست؟» در صورتی که ما برای فهمیدن نقد باید به نظام‌های تکامل یافته اجتماعی و رابطه تنگاتنگ نقد با آنها توجه داشته باشیم و مسئله گوهر فرهنگی و بحث‌هایی از این دست مربوط به خود نقد و منتقد است، نه کارکرد اجتماعی آن.

ما می‌بینیم که آشپزی که در منزل انجام می‌گیرد بهای مصرفی خاصی دارد، اما همین آشپزی اگر در رستوران یا موسسه دیگری صورت بگیرد، علاوه بر آن بهای خاص قیمت رستوران و مسائل جنبی آن هم به قیمت غذا اضافه می‌شود. غذا هنگامی که پخته شد کالایی است مثل بقیه کالاها، اما همین غذای پخته شده در رستوران، دیگران غذای

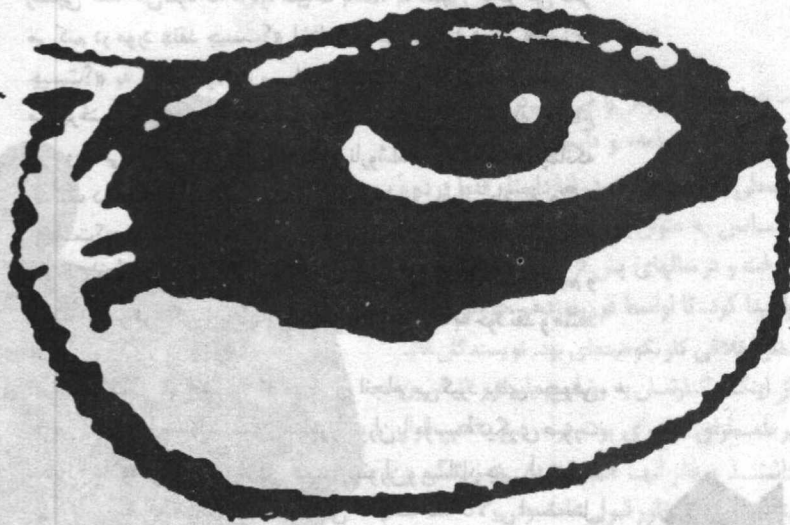


معمولی قبلی نیست. این مثال‌های ابتدایی به آسانی بر نقد قابل انطباق نیستند، بنابراین باید ببینیم نقد برای چه تعداد از مردم دارای بهای مصرفی است. به یقین این بهای مصرفی هر چه باشد از بهایی که نقد نزد منتقدان دارد کمتر است، چون آنها از آن استفاده‌های بیشتری می‌برند از جمله برای کسب توانایی‌های بیشتر در نقد و رسیدن به تخصص‌های عمیقتر، استفاده از نقد در آموزش و جای دادن بعضی از نقدها در متون درسی و آموزشی و... یعنی همچنانکه در آشپزی بیشترین بهره از آن آشپزانی است که می‌خواهند بر تخصص و معلومات و مهارت‌های خود بیفزایند، در نقد هم مسئله بهای مصرفی با چنین وصفی روبه‌روست که اساتید این رشته می‌توانند شاگردهایشان را در خواندن نقدهای ممتاز راهنمایی کرده یا از آنها بخواهند در هر ترم درسی نوشته‌هایی انتقادی به رشته تحریر درآورند.

این به آن معنی نیست که خواندن نقدهای دیگران برای منتقد و دانشجو بی‌فایده است یا اینکه کسی وجود ندارد که نقدی را بخواند و برای او بی‌فایده نباشد، بلکه وقتی ما مسئله بهای مصرفی در نقد را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که نقد در سلسله‌ای قرار دارد که کاربردهای مختلفی را برای آن تعیین می‌کند. اصلاً بهتر است در اینجا ارزش پایایی نقد و منتقد را روشن کنیم.



● نقد نزد ما همان نوشته
 یا سخن رسمی است که
 مردم انتظار
 دارند درباره ادبیات گفته شود.
 ● پس از اینکه ولیمز
 درباره کلمه نقد به اندازه کافی
 سخن گفت، فهمیدن
 معنای این کلمه مشکل شد.



به خاطر به دست آوردن کاری یا برای پیشرفت در آن یا علت کسب احترام در اجتماع یا رسیدن به هر یک از این اهداف به عهده مخاطبان است. در زمینه گروهی هم نیازمند به تولید نقد و ایجاد مجلاتی هستیم که این نقدها را منتشر کند و مسائل جنبی دیگر که موقعیت اجتماعی ما را به عنوان متخصصان فن نشان می‌دهد که این ممکن نیست مگر اینکه افراد با شناخت و آگاهی روی ذخایر هر رشته کار کرده پس از آن افقهای تازه‌تری را کشف کنند. باید توجه داشت که نقدهای تازه هیچ وقت نمی‌توانند جای ذخیره‌های غنی آن فن را بگیرند. البته در این راه منتقد هم از نقد دیگران بی‌بهره نبوده باید بیایی او را در این کار خطیر یاری کرد. نقاط انحراف را به او گوشزد کرد و نقاط قوت را هم برشمرد. جدای از اینکه نقد تنها به خاطر اینکه راهی است برای افاده‌های فنی و علمی ما می‌تواند خود را از گرفتار شدن در محصه بازار و سرمایه‌داری نجات بخشد. وقتی که ما نقد می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم در واقع از آزادی در حرفه خود استفاده می‌کنیم و بین آنچه که انجام می‌دهیم و آنچه که باید انجام دهیم تمییز قایل می‌شویم.

در این صورت سؤال «کار شما چگونه پیشرفت می‌کند؟» سؤالی است خاص در مورد بحثهای نقدی ما، نه در مورد تدریس ما در مسائل نقد. به همین خاطر در جواب می‌گوییم: در طول فصلهای درس نمی‌توانیم کار خاص دیگری انجام دهیم. بنابراین نقد کار ماست. نه وظیفه ما. وظیفه ما آموزش دادن است که نتیجه‌اش در آخر سال تحصیلی هنگام دادن رتبه‌ها و تشویق نامه‌ها و گواهینامه‌ها روشن می‌شود.

جدای از آنکه کار ما مثل منتقدان عمل غریبی نیست، به خاطر اینکه ما کالایی تولید نمی‌کنیم که برای رؤسایمان قابل مصادره باشد، مگر به ندرت.

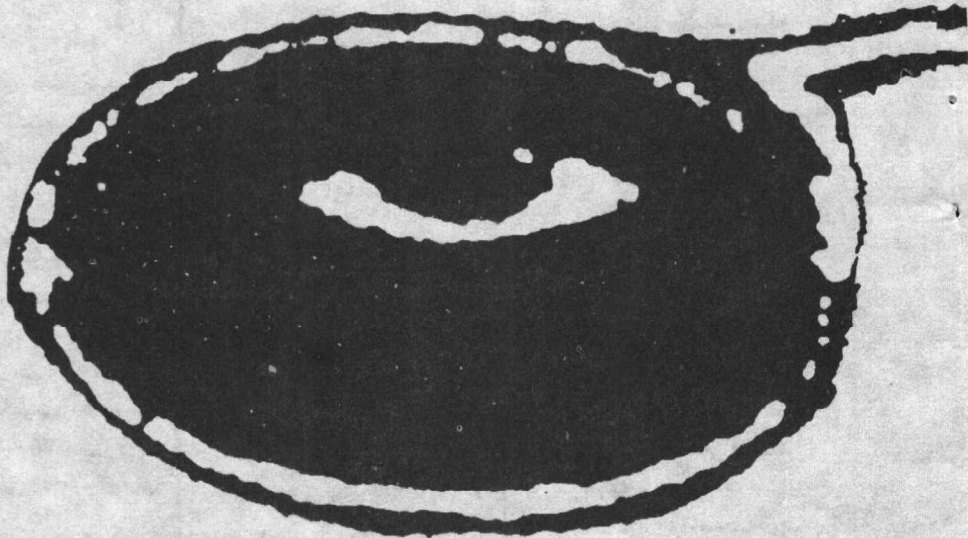
در حقیقت بسیاری از منتقدان برای امرار معاش می‌نویسند، در حالی

در اینجا ما با بعضی از مقالات انتقادی روبه رویم که برای مؤلف خود فواید متواضعانه‌ای دارند. همچنانکه بعضی از کتابها نقد درآمد زایند. جدای از درآمدی که می‌توان با فروش آزاد آن در بازار به دست آورد و جدای از حق التالیفی که مجلات می‌پردازند. چه بسا کتاب نقدی که بارها تجدید چاپ می‌شود. کتابهای نایابی که با چاپهای ارزان و تیراژهای وسیع وارد بازار می‌شوند تا منتقدان و دانشجویان تازه به دوران رسیده بتوانند از آنها بهره‌مند شوند یا به خاطر اینکه دیگر این کتابها در ردیف کتب درسی قرار گرفته‌اند و یا چون دانشجویان و منتقدان از آنها به عنوان کتابهای مرجع در بالا بردن قدرت علمی خود استفاده می‌کنند. این گونه است که ارزش واقعی یک کتاب با بهای مصرفی آن برابر می‌شود و به همین علت است که برای هیچ منتقدی امکان فرار از گردونه منتقد و ناشر بازار یا نفی یکی از این حلقه‌ها وجود ندارد.

به هر حال بحث ما در مورد بازار کوچکی است با ارزشهایش برای کسانی که تولیدکننده‌اند. آیا کسی شک دارد که اکثریت نقدها - جدای از تلاشی که دانشجویان در این راه می‌کنند - مفید هستند و موثر؟ با توجه به اینکه نقد تولیدی است شگفت‌انگیز در چارچوب سرمایه‌داری، در حالی که نمی‌تواند کالا باشد.

یکی از مسائل اساسی نقد تقدیم آن به ناشر یا مجلات برای چاپ است. در چنین وقتی منتقد انگار که هم تولید می‌کند هم می‌بخشد و هم مصرف می‌کند. در واقع آنچه منتقدان به عنوان حق التالیفی می‌گیرند نه بهای نقد که بهای مصرفی آن است. به عبارت دیگر یک منتقد وقتی می‌خواهد نقد بنویسد باید آرامش خاطر داشته باشد و برای آرامش خاطر وسایلی لازم است که از جمله آنها حل مشکلات مادی است. قیمتی که منتقد در برابر نقدش دریافت می‌کند بهای آن نیست، بلکه فراهم کردن زمینه نقد بعدی است. این حق مطلب است چه بخواهیم از زاویه فردی به مسئله نگاه کنیم چه از زاویه جمعی و گروهی در زمینه فردی که مشخص است یا می‌نویسیم برای اثبات میزان شایستگی یا

- برای هیچ منتقدی امکان فرار از گردونه منتقد و ناشر و بازار یا نفی یکی از این حلقه‌ها وجود ندارد.
- قیمتی که منتقد در برابر نقدش دریافت می‌کند بهای آن نیست، بلکه فراهم کردن زمینه نقد بعدی است.



نظام طبقاتی در اجتماع است، به همین دل‌یل منتقد با چشمپوشی از اهداف فنی خود از خلال نقدش در اشاعه نظام طبقاتی مشارکت می‌جوید و با استشارگران همکاری می‌کند.

من دقیقاً بار سنگین چنین جبری را که پیوستگی‌های اجتماعی را بر انسان تحمیل می‌کند. بر دوش خود و دیگر منتقدان احساس می‌کنم. اما علت دیگر که نقد را به صورت تلاشی ناموفق در رشد صورتهای همانند تبدیل می‌کند و به او این امکان را می‌دهد که درباره فرار و نشیبهای این فرم در طول تاریخ تحقیق کند از این قرار است: ولیمز در «کلمات اساسی» می‌گوید: معنی جدیدی برای کلمه نقد وجود دارد که عبارت است از صدور احکام. از اوایل قرن هفدهم کاری شروع شد که ادبیات را در منحنی سقوط و کناره‌گیری قرار داد. خواننده به صورت مصرف‌کننده‌ای درآمد که به مجرد خواندن بعضی از نوشته‌های منتقدان احساس می‌کرد می‌تواند احکام جدیدی صادر کند که تصور تسلط صددرصد حکم به خودی خود موجب تقسیم خوانندگان به دسته‌های مختلف شد.

چنانچه گذشت مقیاسهای خارجی حکم را حتمی می‌سازد و مسلماً این مقیاسها وجود خارجی ندارند. آنچه هست آموزشهای اجتماعی است که بعضیها از میان آن می‌تواند به آرزوهایشان برسند. برای آنکه این صدور احکام پایان‌یابد بی‌تجربگیها و مانورهای ایدئولوژی از بین برود و از انتشار مصلحتها و ارزشهای یک طبقه و ارزشهای یک طبقه یا گروه خاصی جلوگیری شود و ارزشهای مقبول همگان ارائه شود. گمان می‌رود آنچه در قرن اخیر روی داده تحولی است در جهت حرفه‌ای شدن نقد و با تأکید بر برتری و شیوه و موضوع، وابستگیهای طبقاتی احکام متلاشی می‌شود. به زودی اکثریت احساس خواهند کرد که نقد تلاشی خواهد شد که ما در آن احساس آزادیمان را بازی می‌یابیم و این حس‌رهایی را تنها به علت پایان دوران صدور احکام به دست آورده‌ایم.

که ما مثل نویسندگان فارغ‌البال هستیم که از سر سیری کار می‌کنند نه برای امرار معاش. اما ما کار نقد را ادامه می‌دهیم برای درک مطالب بیشتر و به خاطر بالابردن قدرت رقابت با دیگران، بعد اقدام به کارهای تشریحی - نگارش، چاپ، خواندن چرک‌نویسها، چاپ پایانی، صحافی و توزیع - برای دیگران می‌کنیم.

همچنین تولید در انحصار ما نیست چنانکه حقوق نشر و مطبوعات، نام منتقد همراه تولیدش تا آخر می‌ماند. تولیدی در حد ابتکار و فراتر از قراردادهای معمول در جامعه سرمایه‌داری. البته ممکن است این حرف در عین جذابیت کسانی را به شک بیندازد که: در پس چرا نقد کاملاً منتقدان و خوانندگان را راضی نمی‌کند؟ و چرا ما در نقد احساس آزادی نمی‌کنیم؟»
در اینجا ما دو پاسخ می‌توانیم به این سؤال بدهیم که هر دوی آنها اشاره به عیب اساسی در آزادی ما دارند.

اولاً صحیح نیست ما نقد را خارج از چارچوب نظام بهره‌کشی فرض کرده بررسی کنیم. دانشگاهی که ما را به این کار موظف می‌کند به صورت غیرمستقیم از نقد ما و مباحث مربوط به آن بهره می‌برد. با اینکه آنها حدودی برای تملک این فرآورده یا فروش و سوددهی آن معین نمی‌کنند، ولی اگر این فرآورده‌ها نباشند فرم ماهیت مؤسسه محفوظ نخواهد ماند. بدین معنی که دانشگاه در میان مؤسسات فرهنگی دیگر با استناد به بحثهای متنوعی که در دانشکده‌های آن صورت می‌گیرد به دنبال ثبات موقعیت خود است. حتی اگر بعضی از این بحثها نمود و ارزش اجتماعی چندانی هم نداشته باشد، در تحکیم موقعیت دانشگاهها مؤثرند، زیرا هر چه دانشگاهی در جامعه از موقعیت بهتری برخوردار باشد هجوم دانشجویان به طرف آن بیشتر خواهد بود. به عنوان مثال با ملرک این دانشگاه فرد بهتر می‌تواند وارد بازار کار شود. بدین طریق مباحث علمی - که نقد هم یکی از آنهاست - یکی از علل به وجود آمدن

